

«دعوت»

خوراک صرامی مزید، ای خوردگان!  
فردا به کامتان غزه‌ی بهتری دارد  
پس فردا نیز به!  
فزونتر می‌خواهید؟  
هفت اصل کهن مرا  
بذل به هفت جسارت کنید!

اکنون می‌دو هیچ. ص ۲۹

\*\*\*

فریدریش ویلهلم نیچه در جهان فلسفه، نام‌آشناست. بیشترین شهرت او، فلسفه «ابر انسان» او و نظریات جسورانه‌اش در باب قدرت و اخلاق است. علاوه بر آن، نیچه، فروید و مارکس سه ضلع مثلث مدرنیسم در جهان‌اند و تأثیر نیچه بر مدرنیسم اروپا و جهان، انکارناپذیر است. او هرچند مانند فیلسوفان دیگر، دستگاه مدون و نظام‌مند فلسفی ندارد اما فلسفه او بیشترین تأثیر را بر اندیشه جهانی گذاشته و می‌گذارد. بخش بزرگی - یا حتی می‌توان گفت تمامی فلسفه او - مدیون سحر کلام و هوشیاری زبانی اوست. مهمترین آثار فلسفی نیچه مانند «چنین گفت زرتشت»، «فراسوی نیک و بد» و «تبارشناسی اخلاق» در واقع، شاهکارهای ادبی و کلامی در زبان آلمانی، محسوب می‌شوند.

وی استاد مسلم گزیده‌گویی و کلمات قصار است. نثر جادویی‌اش بر مخاطب تأثیر شگفتی بر جای می‌نهد. اما خوب است بدانیم که این فیلسوف بزرگ پیش از طرح دیدگاههای فلسفی‌اش، شاعری زبردست و قدرتمند بوده است. شعرهای او استحکام کم‌نظیری دارند و از ذوق

سرشارش حکایت می‌کنند. این فیلسوف از شعر به فلسفه رسید شاید ماندگاری و تأثیر او مدیون سحر شاعرانه کلام اوست. فیلسوفی که انواع ادبی جهان‌باستان و روزگار خود را می‌داند، مسلّم است با چیرگی بیشتری بر کلام وارد میدان می‌شود.

فریدریش ویلهلم نیچه از ده سالگی شعر می‌گفت. زمانی که در مدرسه «پفورتا» درس می‌خواند شعر می‌سرود. تصویری از شعرهای او موجود است که در ۱۴ سالگی برای بیان تنظیم کرده. او در آن سالها بیان توهم می‌نواخت.

شعرهای نوجوانی نیچه، اغلب رمانتیک، احساسی و تا حدی امپرسیونیست هستند. او در این دوره شاعری سخت طبیعت‌گرا و سرخوش است که با دیدن مناظر طبیعی به وجد می‌آید:

... دیگر از آن من نه‌ای تو!

خوشترین رؤیایم اکنون

با تصویر بازی می‌کند

و تو همچون ستاره‌ای تنها از قلبم بر می‌آیی،

گدازان، در آسمان شباهنگی زندگی‌ام

که جایی، بس دور

پس دور، فرو مرده است.<sup>۲</sup>

او در شعری دیگر به نام «نغمه» چنین با باران و باد و بخت نجوا می‌کند:

این باد است که نیمه شبان

آرام بر دریاچه‌ام می‌کوبد

این باران است

که آرام بر اتاقم می‌بارد

این رؤیای خوشبختی من است

که چون باد در دلم می‌بوید

این وزش نگاه توست

که به نرمی باران دلم را می‌کاود.<sup>۳</sup>

در همان دوران نیز دغدغه «خداوند»، جستجوی او و مذهب در شعرهای نیچه نمودار است:

... دستهایم را بلند می‌کنم  
به سوی تویی که از او گریزانم  
و به شکوهمندی،  
می‌ستایمشی، در محرابی در سویدای دلم...

... ای ناشناخته!

می‌خواهم بشناسمت

ای چنگ انداخته در میانه جانم!

... می‌خواهم بشناسمت و به خدمت درآیم!<sup>۴</sup>

\*\*\*

نیچه جوان شیفته طبیعت و جلوه‌های آن و بویژه چکاد قلّه‌هاست. فلسفه‌ای که جان او را در خود گرفت، بر چکادهای نوجوانی‌اش چندان رؤیت نمی‌شود، اما، نیک که بنگریم، ستیز دو نیروی خیر و شر، اندوه و شادی، تاریکی و روشنی را در کارهای نخست او می‌بینیم.

شعرهای آغازین این شاعر - فیلسوف، موزون، مقفا و مطمئن هستند. او گویی جسارت فرا رفتن از قالبهای گذشته‌گان را نیافته و هنوز الگوی او گوته، نوالیس و دیگرانند اما به سرعت راه خود می‌گیرد و خود را بی‌راه می‌کند، چون در «مرد تنها» می‌سراید:

نفرت می‌ورزم

به دنباله روی و راهنمایی

- آمر بری؟ نه!

- حکمرانی؟

آن هم نه!

... تنها آنکه هراس می‌افکند

دیگری را زه می‌نماید

نفرت دارم

از راهبری خود حتی!<sup>۵</sup>

نیچه عاشق جنوب گرم و مهربان است از این رو هرگاه که از میه و بارانهای طولانی مرکز اروپا دلزده می‌شود، هوای جنوب به سرش می‌زند و به ایتالیا

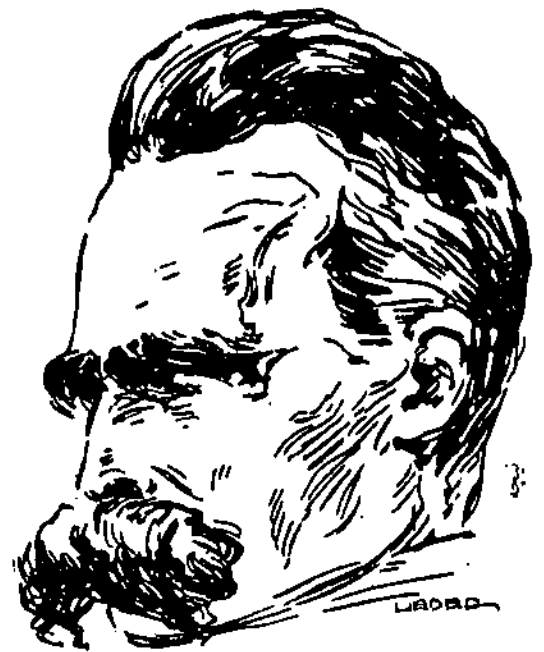
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

تأملی در

اشعار فریدریش ویلهلم نیچه

شاعر فرازها

علی عبداللّهی



می‌آید. جایی که بیشتر عمر خود را در آن گذراند. این طبیعت‌گرایی، تا آخر عمر نیز در آثار نیچه مشاهده می‌شود:

... در یای سپید خفته، بادبانی ارغوانی فرازش  
صخره و انجیر بن‌ها، برج‌ها و بندرگاه  
چکامه‌های موجز گرداگردم و بی‌نوع برزه‌ها!  
بی‌گناهی جنوب، پذیرایم شو!<sup>۶</sup>

در همین شعر، نیچه پس از شرح پرواز خود به جنوب و کیفیت آن و تاختن به جزده، که «پیشه رنج‌آوری» است و البته ما را به مقصود هم می‌رساند، دیدگاه‌های شاعرانه خود را رنگی فلسفی و اندیشه‌ورزانه می‌دهد:

... اینک اعتراف می‌کنم  
- با لختی درنگ -  
که در شمال به بانویی عاشق بودم،  
سخت پیر و زغشه‌ای،  
که «حقیقت» نام داشت.<sup>۷</sup>

فریدریش نیچه فیلسوف - شاعر، تند مزاج و عصبی، در سال ۱۸۴۴ زاده شد و پس از ۵۶ سال شاعری و فلسفیدن از جهان رفت. هیجانها و شیفتگی‌هایش، کار او را به جنون و خاموشی مطلق کشاند.

نیچه را شاعر فرازاها و بلندی‌ها دانسته‌اند و این داورِ هوشیارانه‌ای است. او همیشه در پی جایی است که «باد در آن تیزتر می‌وزد» و تنها بزرگویی می‌تواند، تا نزدیکی‌های آن گام زند:

خانه‌ام بر بلندی‌هاست  
هوس بلندی‌ها را ندارم،  
چشم‌هایم را به بالا نمی‌دوزم  
یکی فرو نگرم،

که ناچار به تیز کردن است.<sup>۸</sup>  
شعر نیچه، شعری حکیمانه است و شاعر گاه در اشعار کوتاهش، چهره فرزانه، کاهن یا عارفی شرقی را به خود می‌گیرد. شعری که تصویر ندارد و هیچ تمهید آشنای شاعرانه‌ای نمی‌توان در آن جست:  
«خوبی و بدی پیش داورِ خداوند است»  
مار چنین گفت و  
با ثناب گریخت.<sup>۹</sup>

دوستان می‌دارم؟...

از آن سان که سواری اسپیش را  
چون او را به مقصود می‌رساند!<sup>۱۰</sup>

\*\*\*

حس‌اش یاوه است  
شوخی‌اش، شوخی انا و اگر!<sup>۱۱</sup>

بازای زبانی و ساختِ ترکیبات بدیع یکی از ویژگی‌های شعر اوست. او با زبان برخورداردی جسورانه دارد و از امکانات پنهان و خلاقه زبان سود می‌برد:

اینجا، طلا غلتان بود  
این‌جا با طلا بازی می‌کردم؛  
در واقع

طلا با من بازی می‌کرد  
من غلتان بودم.<sup>۱۲</sup>

من آنم که سوگندها  
به او سوگند می‌خورند؛

سوگندم دهید به همین!<sup>۱۳</sup>

\*\*\*

حس بازی با زبان، گاهی در نقیضه کردن آثار بزرگان (پارودی) نمود می‌یابد. ممکن است عبارتی مشهور از شعر شاعری، ضرب‌المثلی مشهور، گزین‌گفته‌ای از زبان لاتین و یونانی یا حتی گفته‌ای از کتاب مقدس دست مایه کار او قرار گیرد:

بازی جهان، آن شکوهمند  
بود و نمود را در می‌آمیزد  
دیوانگی بدی ما را نیز با آن،  
تو نیز درآمیز!<sup>۱۴</sup>

\*\*\*

این شعر که برای گوته گفته شده در واقع نقیضه واپسین سطرهای «فاوست» گوته است که می‌سراید:  
«زنانگی ابدی به خود می‌کشاندمان» در شعر «با من بیا - با خود بیا» نیچه با عبارت لاتین Vademecum واژه Vade tecum را می‌سازد و از حاصل این بازی زبانی می‌خواهد نتیجه‌گیری کند که «تنها رو راست، از پی خود برو! اگر چنین پیروی ام کنی، باشد! باشد!»<sup>۱۵</sup>  
نیچه در نقیضه‌سرایي چیره‌دست است و اصولاً با ته‌مایه‌ای از خیانت، موضوع اصلی خود را به باد انتقاد و نیشخند می‌گیرد.

\*\*\*

فلسفه نیچه مورد کج‌فهمی‌های بسیاری در کشورش و در جهان قرار گرفته است این خود زائیده شیوه بیان اوست که بیش تر شاعرانه است تا نظام‌مند. و از آن رو که کلام او تأویل‌های فراوانی را بر می‌تابد. نیچه شاعر اقا، در سایه افکار فلسفی خود تقریباً به تمامی گم شده است.

شعرهای نیچه در ردیف اشعار کلوشتوکم رانکه، قرار می‌گیرد و با آثار گوته، هولدرلین، موریکه، ایشن‌دورف و ریلکه برابری می‌کند. هولدرلین و گوته - همچنانکه گفتیم - از استادان نیچه‌اند. علاوه بر آن کلام نیچه ریشه در آثار ادبی، اساطیر، و نوشته‌های فلسفی یونان دارد. لحن کتاب مقدس، ساختار افسانه‌های جانوران و تمثیل‌ها، حکایات کوتاه و... از جمله تمهیداتی هستند که نیچه در شعرهای خود از آنها سود می‌برد.

اندیشه‌های پرمخاطره نیچه در اشعار اخیر او نمایان است این شعرها در واقع، هسته اولیه کتابهای او یا زهدانی است که، اندیشه‌هایش در آن رشد می‌کند، پرورش می‌یابد، و در زمانی موعود در هیأت «زرتشت»، «دجال»، «ویرانگر» و... به جهان آثار او پا می‌نهد:

«اینک انسان»

آری! می‌دانم از چه تیارم!

سیری ناپذیر چون آخگر،

می‌تابم و خود را تباه می‌کنم

روشنی می‌شود، هرچه بدان دست می‌سایم

زغال می‌شود، هر آنچه او می‌نهم؛

به یقین یکی آخگرم!<sup>۱۶</sup>

\*\*\*

خود برترینی و غرور، یکی از بن‌مایه‌های اصلی شعر اوست. او نیز چون بسیاری از بزرگان، بر بال خیال ظریف و ناب که به پرواز درمی‌آید، دیگران را از فراز قلّه، از بلندای آسمان با ته‌مایه‌ای از تحقیر و خوار شماری می‌نگرد:

فراتر از آدمی و حیوان

فراتر روئیدم،

و سخن می‌گویم،

کس را با من سخنی نیست،

بس تنها بالیدم و بس بلند

چشم به راهم. چشم به راه چه؟

بارگاه ابرها به من نس نزدیک است

چشم به راه نخستین آذرخشم!<sup>۱۷</sup>

زرتشت در شعرهای نیچه هم حضوری بلا منازع دارد گویی این شاعر همزاد اوست همزاد ضد اخلاقی آن نخستین اخلاق گرای جهان، و در «سیلس ماریا» او را می بیند که از کنارش می گذرد: پس آنگاه ناگهان، دلدادها! / یکی، دوگشت / و زرتشت - از کنارم بگذشت!<sup>۱۸</sup>

\*\*\*

نیچه در شعرهای کوتاه و گزیده گویه هایش، چهره‌های ویرانگر، انقلابی و مدرن دارد. تجربه‌های کوتاهش بسیار ناب و منحصر به فرداند.

او در این تجربه‌ها به سرشت نهفته کلام دست می یابد. و این از تیزهوشی نیچه در عرصه زبان و اندیشه است:

هم آنجا که ایستاده‌ای

ژرفا را بکاوا

آن پایین چشمه‌ای است!

مردان تاریک، بگذار فریاد برآورند:

«همواره در آن پایین، دوزخ است!»<sup>۱۹</sup>

\*\*\*

باد به غیب فینداز

ورنه می ترکاندت

خردک نشی!<sup>۲۰</sup>

\*\*\*

بیخ لیز

بهشتی است

برای آنکه رقصین را نیک می داند.<sup>۲۱</sup>

تا بی‌غازم

از خاطر زدودم، همدردی با خود را، حتی!<sup>۲۲</sup>

\*\*\*

ویرانه‌های ستاره‌گان قدیمی!

از زمین ویرانه‌ها،

جهانی بر پا کردم!<sup>۲۳</sup>

\*\*\*

فریدریش نیچه هرگز خود را شاعر نمی دانست اگرچه شاعری سترگ بود و در «چنین گفت زرتشت»<sup>۲۴</sup> شاعران را به خوبی به تصویر کشید. بعد از مرگ این شاعر - فیلسوف، خواهرش، کتابی از اشعار پراکنده او را گرد آورد و «فرتیس فوگل» اشعار او را در مجموعه هشت جلدی آثارش، در مجلد هشتم در ۱۸۹۴ منتشر کرد.

خلاصه کلام اینکه نیچه در شعرهایش ما را به سلوکی اندیش ورزانه در دنیای خود می بزد و این آثار جاودانی و ماندگار ما را با متفکری بت شکن و جسور آشنا می کند که همواره سر بر دویدن از پله‌های امکان، از حد انسان ستی و معمولی و رسیدن ناممکنی که در خور آدمی است، دارد. این فرا رفتن‌ها و برجھیدن‌ها، در طنز، کنایه، نقیضه، جدیت و... در همه آثار نیچه نمایان است:

گله مندی،

که هیچ چیز باب سلیقه‌ات نیست؟

باز هم

آشنا

آن پشه‌های قدیمی؟

می شنوم که آزارت می دهند،

دور و بزت و زوز می کنند

و نیشات می زنند

دلم می شکنی، طاقم طاق می شود!

- بی آم بیا، دوست من!

مردانه غزم بلعیدن وزغ کوچک چربی کن!

به سرعت دور شو و دور و برت را

نگاه مکن!

این کار، درمانی است برای ناراحتی گوارشی‌ات!<sup>۲۵</sup>

همه مثالها از کتاب «اکنون میان دو هیچ»

مجموعه اشعار نیچه، ترجمه علی عبداللہی، نشر نارنج

چاپ اول ۱۳۷۷ انتخاب شده‌اند. □

پانویست‌ها:

۱ - اکنون میان دو هیچ، ص ۲۹

۲ - همان، ص ۲۵۲

۳ - همان، ص ۴۷

۴ - همان، ص ۲۴۲

۵ - همان، ص ۶۱

۶ - همان، ص ۶۴

۷ - همان، ص ۶۳

۸ - همان، ص ۱۹۲، ش ۳

۹ - همان، ص ۸۲

۱۰ - همان، ص ۲۰۲، ش ۴

۱۱ - همان، ص ۲۲۵، ش ۵۷

۱۲ - همان، ص ۱۳۴

۱۳ - همان، ص ۲۰۲، ش ۲

۱۴ - همان، ص ۳۲ به گوته

۱۵ - همان، ص ۱۱۴

۱۶ - همان، ص ۴۲

۱۷ - همان، ص ۴۲، سنوبر و آذرخش

۱۸ - همان، ص ۲۷، سیلس ماریا

۱۹ - همان، ص ۴۵

۲۰ - همان، ص ۷۳، علیه خودینی

۲۱ - همان، ص ۸۹ برای رقصندگان

۲۲ - همان، ص ۱۹۴، ش ۱۰

۲۳ - همان، ص ۱۹۴، ش ۱۱

۲۴ - همان، ص بیشگفت

۲۵ - همان، ص ۲۸، دوامی بدینیان



فریدریش نیچه